

. مقدمات ۴ گانه مرحوم آخوند مورد نقد بزرگان واقع شده است که آن ها را بررسی می کنیم.

نقد مقدمه اول:

نقد امام خمینی:

حضرت امام بعد از آنکه می نویسند، حتی اگر بگوییم احکام با یکدیگر تضاد دارند، هم می توان قائل به جواز اجتماع شد) می نویسند:

«عَرَّفَ الضَّادَانِ: بِأَنَّهُمَا أَمْرَانِ وَجُودِيَّانِ لَا يَتَوَقَّفُ تَعَقُّلُ أَحَدُهُمَا عَلَى الْآخَرِ، بَيْنَهُمَا غَايَةُ الْخِلَافِ، يَتَعَاقَبَانِ عَلَى مَوْضُوعٍ وَاحِدٍ، لَا يَتَصَوَّرُ اجْتِمَاعَهُمَا فِيهِ .
قالوا: و من شرط التضاد أن تكون الأنواع الأخيرة التي توصف به داخلة تحت جنس واحد قريب، فلا يكون بين الأجناس و لا بين صنفين من نوع واحد و لا شخصين منه تضاداً.
و هذا التعريف لا يصدق على الأحكام الخمسة، سواء جعلت الإيرادات المظهرة أو نفس البعث و الزجر»^۱

توضیح:

۱. ضدان چنین تعریف شده اند: دو چیز که وجودی هستند که تعقل هر یک، متوقف بر تعقل دیگری نیست و بین آن دو نهایت اختلاف است و بر موضوع واحدی پی در پی بار می شوند و امکان ندارد که با یکدیگر در آن موضوع جمع شوند. [قید «تعقل» برای خارج کردن «اضافه» است]
۲. گفته شده است: شرط تضاد آن است که بین دو نوع باشد که جنس قریب آن یکی است (مثل سیاهی و سفیدی که در کیف مبصر بودن متحد هستند) و لذا بین «کیف و کم» (دو جنس) یا «زن و مرد» (دو صنف) و یا بین «زید و عمر» (دو شخص) [و یا بین سفیدی و صلابت (دو نوع با جنس قریب متفاوت)] تضاد نیست.
۳. با توجه به آنچه در تعریف آوردیم معلوم شد که: «احکام خمس با یکدیگر تضاد ندارند»
۴. فرقی هم نمی کند که بگوییم، حکم عبارت است از «اراده‌ی ظاهر شده» یا بگوییم حکم عبارت است از «نفس بعث و زجر»

ما می گوییم:

اینکه حکم اراده ظاهر شده است، سخن مرحوم عراقی است.^۲

۱. مناهج الوصول، ج ۲، ص ۱۳۶

۲. بدائع الافکار، ص ۳۴۵



حضرت امام سپس درباره اینکه «اگر حکم اراده مظهره باشد، رابطه احکام تضاد نیست» می نویسند:

«لأنه ان جعلت الإرادات فلم تكن الأحكام أنواعا مختلفة تحت جنس قريب: أمّا الواجب و المستحبّ و كذا الحرام و المكروه فواضح، لأنّ الإرادة الوجوبية و الاستحبابية مشتركتان في حقيقة الإرادة، و ممتازتان بالشدة و الضعف، و كذا الحال في الحرمة و الكراهة، لأنّ المبدأ القريب للزجر -تحریمیاً كان أو تنزیهياً- هو الإرادة، فإذا أدرك المولى مفسدة شرب الخمر يتوسّل إلى سدّ بابه بزجر العبيد تشريعاً، فيريد الزجر التشريعيّ، فيزجرهم عنه، فإرادة الزجر المظهرة إذا كانت إلزامية ينتزع منها التحريم على هذا المبني، و إذا كانت غير إلزامية ينتزع منها الكراهة، فالإرادة مبدأ الزجر و البعث و الإباحة الشرعية.

و ما اشتهر بينهم: من تقابل الإرادة و الكراهة، و جعلوا الكراهة مبدأ للنهي، و الإرادة للأمر، ليس على ما ينبغي، لأنّ الكراهة لصدور الفعل من المكلف ليست في مقابل إرادة البعث، بل مقابلة للاشتياق إلى صدوره منه، فكما أنّ استحسان عمل و الاشتياق إلى صدوره من المكلف صار مبدأ لإرادة بعثه نحو الفعل، فكذا استقباح عمل و كراهة صدوره منه صار مبدأ لإرادة الزجر التشريعيّ و النهي عنه، فنفس الكراهة ليست بمبدأ قريب للنهي، ضرورة مبدئية الإرادة لصدور جميع الأفعال

فبناء على انتزاع الحكم من الإرادة المظهرة لا فرق بين الوجوب و غيره في كون مبدئها الإرادة، فلا تكون الأحكام أنواعا مختلفة مندرجة تحت جنس قريب، فلا تضادّ بينها، و مطلق عدم الاجتماع لا يوجب الاندراج تحت تقابل التضادّ، مع أنّ غاية الخلاف - لو اعتبرت فيه - لا تتحقّق في جميع الأحكام، بل التعاقب على موضوع واحد - المراد به الموضوع الشخصيّ لا الماهية النوعية - ممّا لا معنى له فيها، لأنّ متعلقاتها لا يمكن أن تكون الموجود الخارجيّ، فلا معنى للتعاقب و عدم الاجتماع فيه.»^۱

توضیح:

۱. اگر حکم، اراده باشد، حکم ها، «انواع مختلف تحت جنس قريب» نیستند چرا که:
۲. واجب و مستحب دو نوع نیستند بلکه یک نوع هستند که شدت و ضعف آن ها با هم فرق دارد (همین طور است کراهت و حرمت)

^۱ . مناهج الوصول، ج ۲، ص ۱۳۷



۳. پس همه احکام، فرد برای اراده هستند. اراده‌ی بعثت الزامی (که از آن وجوب انتزاع می‌شود)، اراده بعثت غیر الزامی (که از آن استحباب انتزاع می‌شود)، اراده زجر الزامی (که از آن حرمت انتزاع می‌شود)، اراده زجر غیر الزامی (که از آن کراهت انتزاع می‌شود) و اراده مباح بودن (که از آن اباحه شرعی انتزاع می‌شود یعنی اینکه شارع می‌خواهد که این کار را مباح قرار دهد)

۴. [ما حصل فرمایش ایشان آن است که: همه انواع حکم، افراد یک نوع هستند که اراده است. و چون تضاد بین افراد نیست، رابطه احکام تضاد نیست.

ان قلت: چرا اراده الزامی و اراده غیرالزامی را دو نوع نمی‌دانید
قلت: وقتی گفتیم رابطه این دو نوع اراده، تشکیکی است، لاجرم تشکیک در وجود است چراکه تشکیک در ماهیت راه ندارد

قلنا: و لکن به نظر می‌رسد می‌توان هر مرتبه از اراده را به سبب اینکه دارای یک حد وجودی است دارای ماهیت نوعیه خاص دانست ولی نکته آن است که در این صورت اگر چه استحباب و وجوب دو نوع می‌شوند (یکی اراده الزامی و دیگری اراده غیر الزامی) ولی وجوب و حرمت چون اراده الزامی بودند، و متعلق‌های متعدد داشتند (اراده الزامی بحث و اراده الزامی زجر)، دو فرد از یک نوع اراده بودند که متعلق‌های مختلف تعلق گرفته اند]

۵. اما اینکه مشهور شده است که:

«اراده و کراهت دو نوع مختلف هستند (کراهت مبدأ نهی است و اراده مبدأ امر)» سخن کاملی نیست، چرا که:

۶. «کراهت انجام عمل» (از ناحیه مکلف) [یعنی اینکه مولا دوست ندارد مکلف این کار را انجام دهد]، مقابل اراده‌ی بعثت نیست، بلکه مقابل شوق مولا نسبت به انجام عمل از ناحیه مکلف است.

۷. یعنی در مرتبه اول مولا یا دوست دارد عمل را مکلف انجام دهد و یا بدش می‌آید. اگر دوست دارد، اراده می‌کند بعثت را و اگر بدش می‌آید اراده می‌کند زجر را

۸. پس احکام، همه افراد یک نوع (اراده) هستند.

۹. اصف الی ذلک [مع ان غایة الاختلاف]: اگر بگوییم در تضاد شرط است که متضادین باید در غایت اختلاف باشند، همه احکام نمی‌توانند با یکدیگر متضاد باشند [بلکه تنها حرمت و وجوب با هم غایت اختلاف را دارند]



۱۰. و همچنین این که در تعریف تضاد گفته شده که «دو ضد بر موضوع واحد پی در پی دارد وارد می‌شوند»، در احکام فرض ندارد. چرا که «موضوع (متعلق) احکام که احکام بر آن وارد می‌شوند، اصلاً موجودات خارجی نیستند بلکه عناوین هستند

۱۱. [ما می‌گوییم: اگر خطابات قانونیه را نپذیریم و قائل به انحلال شویم، باز هم افراد و موضوعات خارجی متعلق نخواهند بود، چرا که وجوب به «صلاة واقع شده و بوجود» تعلق نگرفته است چون در این صورت تحصیل حاصل لازم می‌آید]

